

بَمَبئی رقصِ الوان است

بَمَبئی به روایت مسافران دوره قاجار
علی اکبر شیروانی



سرشناسه:	شیروانی، علی اکبر، ۱۳۶۰
عنوان و نام پدیدآور:	بمبئی رقص الوان است؛ بمبئی به روایت مسافران قاجاری / دبیری و تدوین علی اکبر شیروانی؛ تحقیق زهره ترابی.
مشخصات نشر:	تهران - نشر اطراف، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری:	۱۳۰ ص.
فروست:	مجموعه تماشای شهر؛ ۵
شابک:	دوره ۵-۲-۹۶۸۸۴-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰ جلد ۵-۸-۷-۱۹-۹۸۰-۹۷۸-۶۰۰
وضعیت فهرست نویسی:	فیبیا
موضوع:	سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۳ ق.
موضوع:	بمبئی (هند) -- سیر و سیاحت
شناسه افزوده:	ترابی، زهره، ۱۳۶۹
رده‌بندی کنگره:	DSR۱۳۲۵/ب۸ ۱۳۹۶ش/۹۴
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۰۷۴۰۴۲
شماره کتابشناسی ملی:	۵۰۶۷۲۴۵

مجموعه تماشای شهر (۵)

بَمبئی رقصِ الوان است

بَمبئی به روایت مسافران دوره قاجار
علی اکبر شیروانی



مجموعه تماشای شهر (۵)

بمبئی رقص الوان است

دبیری و تدوین: علی اکبر شیروانی

تحقیق: زهره ترابی

مدیر هنری: کیارنگ علایی

طراح جلد: حسین اسکندری

صفحه آرا: محمدرضا لری چی

بازبینی نهایی متن: محمدمهدی حیدری

ناظر چاپ: محمدحسین دوست محمدی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۰۱۹-۷-۸

چاپ اول: ۱۳۹۷، ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.



تهران، خیابان گل نبی، خیابان شهید ناطق نوری، کوی رضاییگ، پلاک ۹.

تلفن: ۲۲۸۵۵۲۴۷، Atraf.ir

@atrapublication | Email: atrafpub@gmail.com

برای مهری دریغ‌شان
به برادران و خواهرانم

مقدمه ... ۹

این رشوه بی انصاف ... سید محمد حسن ... ۱۳

زنان عاقله حسینه ... میرزا ابوطالب خان ... ۲۹

سلسله فارسی ... حاجی پیرزاده ... ۳۹

سرخ عبیر آمیز جگری فام ... محمد علی بهبهانی ... ۵۹

بسیار عالی جناب ... میرزا عبدالرئوف ... ۹۵

در زمره عقایف ... نایب الصدر شیرازی ... ۱۰۳

جور به جور ... حاجیه خانم علویه کرمانی ... ۱۱۱

منابع ... ۱۲۴

شرح کلمات ... ۱۲۵

مکان ها ... ۱۲۷

نام ها ... ۱۲۹

مقدمه

دراز اسفرا که ماییم و کوتاها سفرا که ماییم
چندانک می‌رویم نه منزل پدید است و نه پایان.
ابوالحسن خرقانی

پیچیدگی شهر آن است که هم قفس است و هم رهایی. شهر گاهی چنان تنگ می‌شود که راهی به جز فرار از او نیست و گاهی چنان پذیرا که جایی چون آغوش او نه. شهرها پوشیده‌اند از هزار تناقض: چرا دوست‌شان داریم؟ چرا دوست داشتن مان را نمی‌فهمند؟ چرا چنان نیست که در خور عشق‌مان باشند؟ این همه دل‌بستگی به شهرها از کجا می‌آید؟ چرا روزی محبت‌شان را می‌بینیم و روز دیگری کین و قهرشان را؟ چرا وقتی در شهر آرامیم و زمانی آشفته؟ چرا نه طاقت دوری‌شان را داریم و نه توان تحمل‌شان را؟ چرا هزار خاطره‌مان با شهرهاست و هزار آسیب از شهرها؟ گویا پاسخ این سؤالات در دوری و فاصله است تا در فراق شهر خودمان را پیدا کنیم و شهر را از دور تماشا کنیم: تماشایی که بیش از تماشای شهر تماشای خودمان است.

شهرها خودِ فردی و خودِ جمعی ما هستند که گاهی دچار ملال‌اند و گاهی طربناک. ما بهانه‌های زیادی می‌تراشیم برای غم و شادی و انگشت اشاره دائم به سوی کسی یا چیزی می‌گیریم که عامل آن بهانه‌هاست اما به نظر می‌رسد منشأ بی‌آرامی و آرامش، بیش از جهان بیرون در درون ماست. شهره‌ترین بهانه‌ها را در نظر بیاورید: چگونه است که تولد کودکی یا مرگ عزیزی بر همهٔ کسانی که به یک اندازه در آن ماجرا شریک‌اند تأثیر یکسانی ندارد؟ چرا فرزندان پدر یا مادری متوفی و خواهر و برادران نوزادی تازه‌متولد به یک اندازه غمناک یا شادی‌خوار نیستند؟ خودهای مردمان، آن عنصر سازنده‌شان که از چیزهای مختلف سرچشمه می‌گیرد، با هم متفاوت‌اند و این خودها به عاملی ثابت واکنش‌های گوناگون نشان می‌دهند. شهرها نیز با جنگ و صلح که رایج‌ترین بهانه‌های حزن و سرورشان است تا بهانه‌های دیگری چون اغتشاش و اعتراض یا سال نو و جشن‌های ملی چنین وضعی دارند.

شهرها خودشان را در ما، در رفتارهای جمعی ما، در کردار اجتماعی ما و در حیات روزانهٔ ما متبلور می‌کنند و ما خودمان را به شکل‌های گوناگون پیدا می‌کنیم. از ایام کهن تا کنون از راه‌های شایع خودشناسی دوری از محل سکونت بوده است و اهمیت سفر نیز در پیوندی است که میان مسافر و مبدأ و مقصد سفر حاصل می‌شود. ما عزم سفر می‌کنیم و اولین ره‌توشه‌ای که به دوش می‌کشیم خودمانیم و به شهر و دیاری دیگر می‌رویم که خودمان را به آن عرضه کنیم و در معرض قرار گیریم تا تراش بخورد این خود یک‌جانشسته. مسافر در بازگشت به شهرش خودِ دیگری سوغات می‌آورد و این از هر آنچه به سوغات برمی‌چیند مهم‌تر است.

بعد از هر سفر مسافر دو مرحله را طی می‌کند: ملال پس از سفر و نشاط پس از ملال. این نشاط پس از سفر، هم با مرور خاطرات و ورق زدن تصاویر سفر حاصل می‌شود و هم در آن خودی که جدید است و

پیش از سفر نبوده است. پیشینیان ما با همهٔ مخاطرات - حتی اگر به قول حضرت حافظ «بیم جان درو درج» بود - سفر می‌کردند و در سفر چیزی فراتر از سیاحت شهر می‌جستند که آن چیز فراتر، بیرون از سفر نبود اما چنان آشکارا هم نبود که چون تحفه‌ای بگیرندش و بازگردند. آنها هم خود فردی‌شان را در سفر می‌کاویدند و هم خودِ جمعی‌شان را در سفر می‌جستند و هرچه دورتر می‌رفتند دستاویزهای عجیب‌تری می‌یافتند. بخشی از جذابیت سفر به شهرهای دور، از جستن همین سوغات غریب خودشناسانه می‌آید و بیهوده نبود تحمل آن همه رنج سفر در روزگاری که سفر آسان نبود. سفرنامه‌ها کارنامهٔ خود کاوی‌هاست و ما گرچه بی‌نیاز از سفر نیستیم، می‌توانیم نگاهی به کارنامهٔ مکتوب نیاکان بیندازیم تا خودِ جمعی و فردی‌مان را محک بزنیم، مقایسه کنیم، بسنجیم و امروزی‌اش کنیم. آنچه از شهرهایی چون پاریس، استانبول، لندن، سن‌پترزبورگ و بمبئی در دست داریم خودنگارهٔ فردی و جمعی پدران ماست و ما همچنان می‌توانیم خودِ جمعی و فردی‌مان را در آن بیابیم و توأمان سرچشمه‌ای بدانیم‌شان از میراث سرمشق‌های اجدادی. مجموعهٔ «تماشای شهر» - به امید آنکه چراغی باشد برای خود کاوی جمعی و فردی خوانندگان - کارنامهٔ خودجوئی تنی چند از گذشتگان نه چندان دور و نه چندان نزدیک است.

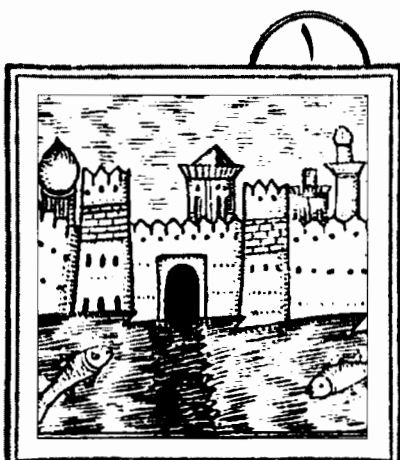
در ارائهٔ کارنامهٔ خودشناسانهٔ مسافران دورهٔ قاجار کوشیده‌ام پیش از اهتمام به دغدغه‌های صلب و سخت مورخان و پژوهشگران، به روایتی برسم که خوانندش برای مخاطب شیرین و خیال‌انگیز باشد. در کتابی که در دست دارید عادت امروزی خواننده در رسم الخط و علائم ویرایشی مراعات شده و همچنین شرح برخی کلمات و جملات مشکل در پایان کتاب افزوده شده است که به هیچ عنوان مدعی ارائهٔ تمام معانی کلمه نیست. در حالی که در سال‌های پایانی قرن سیزدهم شمسی بر سر ضبط نام‌ها و اعلام اجنبی به فارسی اختلاف نظر وجود دارد، پافشاری بر ضبط

کهن اعلام عبث بود؛ بنابر ضرورت، همهٔ اعلام براساس ضبط شایع امروزی تغییر یافته است. معتقدم بخشی از ساختار زبان که با صحیح و غلط می‌شناسیم از وضعیت عمومی جامعه ناشی می‌شود و همین دیدگاه باعث شد پا از این فراتر نگذارم و غلط‌ها و خطاهای نگارشی و فنی را به شکل و سیاق سابق حفظ کنم.

آنچه در دست دارید شکل نمی‌گرفت مگر با لطف و حمایت پژوهشگران نشر اطراف و سرکار خانم نفیسه مرشدزاده — بی‌پایان سپاس ایشان را.

علی اکبر شیروانی

زمستان ۱۳۹۶



این رشوة بی انصاف

سید محمد حسین

ورود به بمبئی: اردیبهشت ۱۳۰۱ شمسی

آدم در وسط کشتی ماشین و کارخانه را دیدم. در واقع عقل حیران است که چه ترتیب این ماشین را وصل بهم نموده و چه قدر آلت چرخ و غیره دارد— العظمة لله، این جنس آدمی زاد قابل چه قدر ترقیات می باشد. ولی امروز اهل کشتی فی الجمله منقلب اند یعنی از دیروز مغرب که از کوه کوچک برق دار که رد شدیم و واصل به دریای هند شدیم که خلیج فارس و عمان الی آن کوه تمام شد که متعلق به دولت ایران است و کم کم کشتی در حرکت می باشد ولی امروز عصر انقلاب بیشتر شد— حتی بعضی از اهل کشتی منقلب اند به طوری که قی عارض شد و بنده هم منقلب شدم ولی قی ننمودم. باری شب را بعد از غذا خوابیدیم، صبح یوم چهارشنبه از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی رفتیم گردش نمودیم. امروز چیزی رؤیت نشد که باعث بر نوشتن بشود فقط بعضی از ماهی های ریزه دیده شد که از آب بیرون می آمدند مثل گنجشک از روی آب پرواز می نمودند، مقداری بعد

دو مرتبه به میان آب فرو می‌رفتند. باری بعد از صرف ناهار و چایی و خواب بعد از ظهر و بعد از غذای شب خوابیدیم ولی امروز کشتی حرکت زیادی ندارد. صبح یوم پنج‌شنبه از خواب برخاستم بعد از صرف چایی قدری در میان کشتی گردش کردم، بعد از صرف غذا و ناهار خوابیدیم. بعد از خواب رفتیم گردش و کشتی از بعد ظهر قدری در سرعت خودش سست شد و از قرار تحقیق که به بمبئی نزدیک شدیم و می‌خواهند که فردا اول صبح وارد بمبئی شویم، نصف شب وارد نشویم. باری شب را بعد از غذا خوابیدیم.

دو ساعت به آفتاب مانده از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی رسیدیم به نزدیک بمبئی و از دور بمبئی چراغ‌هایش پیدا شد که در کنار دریا نمایان شد ولی در سه نقطه از اطراف بمبئی چراغ برق می‌درخشید و موقوف می‌شد، مجدداً درخشندگی می‌نمود— مثل نزدیک مسقط و اول دریای هند که از برای راه نمودن جهازات* بود که راه را اشتباه نکنند و مطابق اسکله که لب دریا و لنگرگاه است بروند. باری جهازات زیادی از دو فرسنگ مانده به بمبئی لنگر انداخته بودند و کشتی‌ها همین قدر که هوا روشن شد لنگر انداخت. کشتی ما تقریباً نیم فرسنگ به اسکله مانده ولی منظره بسیار خوبی از میان کشتی داشتیم. اطراف ما تمام جهازات لنگر انداخته و چراغ‌های آنها روشن بود و چراغ‌های خود بمبئی — یعنی خیابان‌ها — تمام چراغ برق به ترتیب روشن بود. باری تقریباً سه ساعتی در آن نقطه ایستادیم که جهازاتی که قبل از ما آمده بودند به نوبه داخل شوند تا این که نوبت به ما برسد و در آن توقف ما دو — سه کشتی کوچکی آمد و وصل به کشتی ما نگه داشتند و چند نفر داخل کشتی ما شدند و یکی از آنها کسی بود که آمد تمام تذکره‌های مسافری کشتی را دید و مهر چایی نمود رفت.

* شرح برخی از کلمات و جملات مشکل در پایان کتاب است.

غرض بعد از سه ساعت توقف کشتی ما راه افتاد رفت به جلوی اسکله لنگر انداخت و ما را پایین آوردند. توسط حمال، احوال و ائصال خودمان را بردیم به امر انگریزی‌ها به گمرک‌خانه، تمام مسافرین هم آمدند. یک نفر انگریزی آمد و گفت که بارها را تمام باز نمایند باید گمرک شود. باری به راهنمایی یک سیدی از اهل هندوستان که در کشتی ما بود چند روپیه به عنوان رشوه به او دادیم او اجازه رفتن به ما داد— نه فقط ما این کار را نمودیم بلکه اغلب مسافرین همین طور نمودند. این رشوه بی‌انصاف معلوم است در تمام کره، جاری است و نفوذ او در همه ربع مسکون از سلاطین مقتدر دنیا بیشتر است. باری بیرون آمدیم، یک نفر که اصلاً ایرانی بود و در کشتی به اتفاق ما بود ولی حالیه ساکن هندوستان است او آمد، همراهی به ما نمود، دو درشکه از برای ما گرفت و به سورچی گفت آقایان را ببر به فلان نقطه. احوال و ائصال را حمل به درشکه‌ها نمودیم، سوار شدیم.

در میان شهر در یک مسافرخانه پیاده شدیم، رفتیم اتاقی گرفتیم قدری راحت شدیم و ناهار صرف نمودیم. بعد از ظهر رفتیم — به اتفاق یک سیدی از اهل نجف که آقا سیدصاحب نام دارد و دو نفر هم رفیق و نوکر دارد و در میان کشتی با هم دوست شدیم و عازم مکه است — رفتیم به حمام که مختص به اهل شیعه است، لباس خودمان را عوض نمودیم، بیرون آمدیم.

عصر رفتیم گردش، شب آمدیم منزل دیدیم صاحب منزل ما سفره می‌دهد ولی به هندوستانی‌های مسلمان نه به شخص خارج. معلوم شد که این شخص صاحب این مسافرخانه پدرش حاجی دیوجی نام، شخص شیعه بوده و این مسافرخانه را وقف نموده بر زوار شیعه و موقوفاتی دارد و از اول ماه رمضان سفره می‌دهد و آدم خوبی است. این پسر حاجی دیوجی ولی پیرمرد است و آیندگان و

خوردگان سفره او تمام شیعه هستند. بعد از رفتن مردم چند نفری آمدند نشستند و خودش هم نشست مقابله قرآن نمودند و خودش قرآن خوبی می‌خواند.

صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی الی ظهر منزل ماندم، بعد از ظهر رفتیم بیرون قدری گردش نمودم. اولاً این شهر - از قرار تقریر یکی از اهل هندوستان - سه فرسخ طول این شهر است و یک فرسخ عرض این شهر است و از قرار تقریر یک نفر دیگر هم دوازده فرسنگ دور این شهر است. باری بسیار بزرگ است و اول بندر است در هندوستان ولی بزرگ‌تر از این شهر و آبادتر شهر دیگر هست مثل کلکته و غیره و همه طور ملت و مذهب در این شهر هست - از مسلمان شیعه و سنی و آب‌پرست و آفتاب‌پرست و آتش‌پرست و گاو و گوساله پرست و غیره و اغلب بل اکثر اهالی به واسطه بدی آب و هوا سیاه‌چهره و سبزچهره و کوچک و بدترکیب هستند - از زنانه و مردانه - و بدبو می‌باشند. یک بوی عفونتی از اغلب اهالی که در وقتی که عرق می‌نمایند به مشام می‌رسد و خود شهر هم بدبو و متعفن است یا به واسطه کثرت کارخانجات و یا اصلاً طبیعی هوا می‌باشد و در این چند روز توقف ما در بمبئی سرم متصل دوران دارد گویا به واسطه بوی متعفن این شهر است و شاید به واسطه علت بد دیگر هم باشد.

متمول در این شهر زیاد است ولی تمام مایه تجارت است و یا از کمپانی امتیازات و غیره و مستغلات ولی ملک زراعت و ملک خود شهر که زمین باشد راجع به دولت است و در شهر هر کس هر مقدار زمین لازم داشته باشد از دولت باید اجاره نماید بعد بناء نماید به طور دلخواه و همه ساله مال الاجاره زمین را به دولت بپردازد و در این شهر خانه به مثل ایران دارای محوطه و باغچه و اتاق نیست بلکه منزل خانه و خانه‌های این شهر همان دکاکین و مغازه‌هایی است که در خیابان‌ها

و در کوچه‌ها بنا نموده‌اند—فوق آنها را از سه مرتبه الی پنج مرتبه اغلب بناها و الی هفت مرتبه بعض بناها ساخته و منزل و خانه‌هاشان می‌باشد که در تحت، مغازه و فوقانی تمام منزل سکنا است و بعض از هندوها منزل ندارند و شب‌ها در میان کوچه‌ها و کنار خیابان‌ها زندگی می‌نمایند و آنهایی هم که منزل دارند از ادنا مراتب ناس به واسطه گرمی، شب را در کنار خیابان‌ها و کوچه‌ها می‌خوانند ولی خیلی وحشیانه زن و مرد نزد یکدیگر وصل هم می‌خوانند—نمی‌دانم علت چه چیز است که دولت انگلیس در صدد تربیت این جماعت برنمی‌آید و تأسیس مدارس بزرگ نمی‌کنند، گویا می‌ترسد که متمدن شوند استقلال بخواهند و آن منفعت کثیری که از این جماعت می‌نماید سخته وارد بیاید و در این شهر فقط دو مدرسه می‌باشد آن هم متعلق به ایرانیان است که به لسان اهل هند مغول می‌گویند به عجم‌ها و شاید مدارس هم داشته باشند ولی بنده ندیدم و نفهمیدم—اگر باشد مدرسه‌ای نیست که ترتیب تمدن را تعلیم نمایند.

در این شهر شانزده هزار ایرانی هست ولی سنی از شیعه بیشتر است و شیعه‌های این شهر دو مسجد دارند و دو حمام ولی سنی‌ها بیشتر دارند و بت‌خانه‌های زیادی در اغلب کنار خیابان‌ها می‌باشد که مجسمه‌هایی از انسان و گاو ساخته‌اند و صبح که می‌شود بت پرست‌ها عبادت می‌نمایند و خادم، یک نشانه قرمزی که گویا جوهر است به پیشانی این جماعت می‌زند که معلوم است، بعد جزئی وجهی به آن خادم بت‌خانه می‌دهند و اغلب عمارات و مغازه‌های این شهر از سه مرتبه است الی پنج و شش مرتبه، خیلی هم هفت مرتبه دارد و در خیابان‌های بزرگ، تمام دو خط واگن است—یکی به جهت آینده و یکی رونده و از قرار تقریر خود اهالی ده هزار اتومبیل کرایه‌ای میان شهر دارد ولی درشکه کرایه متجاوز از ده هزار است و تعداد واگن‌ها را نفهمیدم، گویا متجاوز از هزار باشد و به قوه راه می‌رود که

توسط سیمی است که در بالا کشیده شده و یک آهن بلندی در بالای واگن متصل است به سیم که آن سیم به قوه می کشد و هر واگنی دو اتاق متصل به یکدیگر است و گویا متجاوز از یک صد نفر هر واگنی حرکت می دهد و از کثرت جمعیت در این شهر بمبئی در خیابان هایی که خط واگن است عابرین سیل به زحمت عبور می نمایند و بازار مخصوص مثل ترتیب بازارهای ایران و عربستان ندارد بلکه در طرفین تمام خیابان ها مغازه و دکان است و گندم کار و برنج کار در اطراف این شهر است و معلوم است که برسات دریا به واسطه برنج کاری است که در تابستان در اطراف دریاها می شود به خصوص دریای هند و خداوند قادر متعال باران را در تابستان می فرستد که محصول برنج هم عمل آمده، این است که در باد و باران، دریا تلاطم و انقلاب دارد. خط شمندفر هم از بمبئی متصل به تمام هندوستان است که همه جا سیر می کند و گویا متجاوز از ده هزار این شهر دو چرخه بارکش دارد که به توسط دو گاو یا یک گاو نر بار حمل می کنند در میان شهر و دو چرخه های کوچک باری هم هست که دو نفر آدم یا یک نفر حرکت می دهند و اغلب اهالی این شهر مزدور هستند - از زنانه و مردانه - از قبیل حمالی و عمله جات کارخانجات و غیره و غیره ولی خود شهر خیلی کثیف است. فقط در میان خیابان ها که از جانب دولت تنظیف می شود و عصرها و صبح ها توسط تلمبه آب پاشی می شود و عمارات بسیار عالی دارد که در ایران هیچ دیده نشده الا در طهران که اندکی به مثل عمارات دیده شده و تازه در بعضی بلادهای ایران که بناء جدیداً می نمایند اندکی به مثل این عمارات می باشد ولی خیلی کم و تمام عبورگاه این شهر چنان است مگر اندکی کوچه های بزرگی دارد که آنها هم در واقع خیابان است و در بعضی از کناره های خیابان ها اشجار می باشد که از قبیل مرکبات و غیره و نارگیل و خرما و اشجار دیگر است ولی افسوس که شهر به این بزرگی آب جاری ندارد و آب

خوراکی شیرین از دو نقطه وارد شهر نموده‌اند— یک نقطه از بیست فرسنگ توسط ناسوز داخل شهر نموده و نقطه دیگر چند فرسنگی بیشتر نیست که توسط لوله‌های آهن و شیرهای زیاد در هر خانه جاری می‌شود و خود شهر وصل به دریا می‌باشد و دولت انگلیس عایدی بسیاری از این شهر می‌برد— یعنی از تمام هندوستان— روح دولت انگلیس بسته به هندوستان است، روح اهالی هندوستان را در واقع گرفته است و خودش را صاحب روح نموده و مملکت پرمفعتی است از همه حیث و همه ادیان در این مملکت آزاد است و هر ملتی شعائر ملی خود را آشکار نموده، به طریقه خود حرکت می‌کند ولی از برای مسلمین خیلی سخت است در این سرزمین از حیث معاشرت با کفار— یعنی مسلمان متقی.

در شب بیست و سوم رمضان در پشت منزل کثرت جمعیتی دیده شد که لهو و لعب می‌نمودند، رفتیم به مناظره آنجا دیدم جایی را زینت نموده‌اند و چراغ‌های برق آویخته‌اند و چند نفری نشسته‌اند و ساز و طرب می‌نوازند ولی آلات لهو و لعب آنها نه به مثل آلات لهو و لعب ایران بود و جمعیت کثیری از هندوان در روی نیمکت و صندلی نشسته‌اند و ایستاده‌اند و شخصی یک قهوه سینی در دست دارد و چیزی در میان آن سینی شعله می‌کشد و آن شخص در مقابل مردم می‌رود یا از دوده آن شعله— و یا چیز دیگری است به مثل دوده— از میان سینی برمی‌دارد و به پیشانی مردم می‌کشد و مردم هم از او برمی‌دارند به پیشانی او می‌مالند و در هر محله امشب این بساط است— یعنی هندوان و از یک نفر ایرانی که سالهاست متوقف در بمبئی است تحقیق نمودم اظهار نمود که امشب شب عید بزرگ این ملت است به مثل شب عید نوروز ایرانی‌ها که در سالی یک شب چنین جشنی دارند. بعد از ساعتی ازدحام جمعیت آن معرکه متوجه یک جای دیگر شدند که روبه‌روی آن مجلس بود، شخصی در بالای

سکویی ایستاده بود چیزی به مثل نقل‌های خیلی ریزه به مردم می‌داد، مردم می‌گرفتند و می‌خوردند.

ایضاً در فردای آن روز در میان خیابان صدای سازی شنیده شد، بعد از ساعتی دیدم جمعیت کثیری می‌آیند و یک زنی پیشاپیش همه می‌آمد ولی زینت نموده‌اند و خود را حرکت می‌دهد به طور غریبی و چند زن دیگر هم در دنبال او چیزی از چوب به مثل قفس در دست دارند، در میان آنها چیزی می‌سوزد، بعد زنان زیادی از دنبال آنها می‌آیند. بعد از تحقیق معلوم شد که این زنی که در جلوی همه است عاشق شده و مجنون شده است، او را می‌برند به این نحو در بت‌خانه نزد بت خودشان که عاقل شود— خیلی ترتیب مضحکی بود و ایضاً در این چند روز توقف ما در بمبئی همه روزه جشن و سرور یکی از اهل مذاهب بود، سیاحت‌های غریبی داشت. من جمله عروس‌های چندی دیده شد که عروس را با داماد— روز و بعضی را شب— در میان درشکه یا کالسکه یا اتومبیل نشانیده و در جلو و عقب درشکه‌های زیادی از کسان داماد و عروس نشسته و یک دسته موزیکچی در جلو مشغول زدن موزیک بودند و اگر در شب بود چراغ‌های گاز که چهار شاخه— پنج شاخه— ده شاخه سدر جلو عقب درشکه‌ها می‌کشیدند و یک عروسی دیده شد که خیلی مضحک بود— علاوه بر زینت نمودن خود عروس داماد را هم زینت نموده و گل زده بودند، در میان شهر شب و روز گردش می‌نمودند.

باری گاوهای ماده زیادی در میان شهر مطلق‌العنان نموده‌اند و خیلی محترمند و بسیار فربه شده‌اند چون هر جا برود و هر چه بخورد آن قدرها جلوگیری نمی‌نمایند و اشخاص گاوپرست که عبور می‌نمایند دست را به پشت گاو یا سر گاو یا مقعد گاو کشیده، به سر و روی خود می‌مالند. عجیب‌تر آن که نقل نمودند ولی بنده ندیدم که دست زیر ماتحت گاو ماده گرفته در وقت شاشیدن گاو و بعد بول گاو را به